

تأثیر بافت بر هویت؛

بررسی رویکرد سعدی در زمینه‌ی مواجهه با «دیگری» در گلستان و غزلیات

رضا زرین کمر* مرتضی محسنی**

دانشگاه مازندران

چکیده

هویت مفهومی متکثر و چندبعدی است. این ویژگی باعث می‌شود هویت در بافت-های گوناگون جلوه‌های متفاوت داشته باشد. تغییرات هویت در تغییر رفتار شخص دیده می‌شود. بر این اساس، ممکن است شخصی واحد در بافت‌های گوناگون، هویت و رفتارهای متفاوتی بروز دهد. مواجهه با «دیگری» از جلوه‌های مهم رویکرد انسان است. در این مواجهه‌ی سرنوشت‌ساز، انتخاب میان خشونت یا مدارا اهمیت بسیار دارد؛ خشونت فضا را بر «دیگری» می‌بندد و مدارا راه را برای هم‌زیستی و استفاده از ظرفیت‌های زندگی فراهم می‌کند. در این پژوهش، رویکرد سعدی درباره‌ی «دیگری» در دو بافت مختلف بررسی می‌شود. معلمی و عاشقی از شاخصه‌های مهم هویت سعدی است. کتاب تعلیمی گلستان، نمایانگر سعدی معلم و غزلیات عاشقانه، نمایانگر سعدی عاشق است. با مطالعه‌ی رویکرد سعدی درباره‌ی «دیگری» در این دو اثر، می‌توان تفاوت بافت را در هویت و رویکردهای ناشی از آن مطالعه کرد. در این بررسی مشخص می‌شود که سعدی معلم، رویکرد بسیار تندتری از سعدی عاشق در قبال «دیگری» دارد.

واژه‌های کلیدی: سعدی، گلستان، غزلیات سعدی، هویت، دیگری.

۱. مقدمه

سعدی در روزگار پیچیده و دشواری می‌زیست؛ روزگاری که موج دوم یورش مغولان مشرق‌زمین را دستخوش ویرانی کرد و سایه‌ی شوم مرگ را بر سراسر سرزمین اسلامی گسترده؛ روزگاری که نوادگان چنگیز، در پی اتمام پروژه‌ی نیمه‌کاره‌ی نیای خود برای

* دکتری زبان و ادبیات فارسی rezaza1986@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی mohseni@umz.ac.ir

فتح کامل تمدن‌های شرقی، به میدان آمدند. لشکر جرّار مغول در این حمله‌ی مجدد، اسماعیلیان را در قلاع مستحکم‌شان در هم کوبید، باقی‌مانده‌ی حکومت‌های محلی در غرب ایران را از میان برد و بساط خلافت دیرپای عباسیان را برچید. اگرچه این موج‌های پیاپی ویرانی، در روزگار سعدی اتفاق می‌افتاد، شیراز به دلیل پیمان صلح اتابکان سلغری با ایلخانان مغول از ناامنی و ویرانی برکنار ماند. با این حال، آسیب روحی ویرانی تمدن ایرانی و نابودی خلافت اسلامی بر روزگار و زندگی سعدی سایه افکند. سعدی از روزگار جوانی که شهر خود را ترک کرد و رهسپار نظامیه‌ی بغداد شد، جلوه‌های گوناگونی از زندگی را تجربه کرد؛ هجرت و زیستن در غربت، زندگی را در مقام مداراشونده به او آموخت و ضمن همنشینی با طبقات، اصناف و اقوام مختلف که حاصل سفر و روحیات سعدی بود، زندگی در کنار دیگران را تمرین کرد؛ از این‌رو هنگامی که شیخ اجل در میان‌سالی به شیراز بازگشت، حکیمی پخته و خردمند بود که آموخته‌های بسیاری در کنار تجربیاتی گران‌سنگ را به ارمغان آورده بود. زیستن در دورانی پرفراز و نشیب و سفرکردن در جهانی رنگارنگ، در کنار نبوغ و استعداد بی‌بدیل سعدی، آثار او را زبده‌ی روزگاران و ترجمان حال انسان کرد. معدنی از خرد و حکمت و گزارشی دقیق از ظرافت‌های روابط انسانی در آثار سعدی نهفته است؛ این عوامل در کنار اعجاز زبانی، از او چهره‌ای فراموش‌نشدنی در تاریخ فرهنگ بشری ساخته است.

سعدی در آن روزگار پرحادثه، برگ زرین و میراث ماندگاری برای ما به‌جا گذاشته که بازخوانی و آموختن از آن، بسیار مغتنم است. در این پژوهش دو چهره‌ی متفاوت سعدی در مواجهه با «دیگری» در گلستان و غزلیات عاشقانه بررسی می‌شود؛ مواجهه‌ای که در روزگار سعدی کم‌اهمیت‌تر از امروز نبوده است.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

مطالعه‌ای که منحصراً «هویت» را در آثار سعدی یا مواجهه‌ی او با «دیگری» را بررسی کرده باشد، انجام نشده است. همچنین پژوهشی که سعدی را در گلستان با سعدی در غزلیات بسنجد نیز یافته نشد. مقاله‌ای، مدارا در اندیشه‌ی سعدی را بررسی کرده که با دیدگاه علوم اجتماعی آثار سعدی را مطالعه و تحلیل کرده است (نک. نصر اصفهانی و دیگران، ۱۳۸۸). البته آثار بسیاری درباره‌ی سعدی نگاشته شده است که به شماری از آن‌ها که با موضوع ارتباط دارند در متن ارجاع داده می‌شود.

۱.۲. سؤال پژوهش

- ۱) چگونه می‌توان تأثیر بافت در هویت را با توجه به آثار ادبی به نمایش گذاشت؟
- ۲) مواجهه‌ی سعدی با «دیگری» در گلستان و غزلیات چه تفاوت‌هایی دارد؟

۳. چارچوب مفهومی

۱.۳. هویت و بافت

هویت مفهومی چندبعدی و متکثر است. آنچه «من» را می‌سازد، مجموعه‌ی عوامل متعددی است؛ این عوامل متعدد در کنار یکدیگر هویت من را می‌سازند و هیچ‌کدام آن‌ها به تنهایی هویت من نیستند. دامنه‌ی این شاخصه‌های مختلف از ویژگی‌های شخصی چون رنگ پوست، شکل صورت، بلندی قامت و نوع آرایش و پوشش تا شاخصه‌های اجتماعی چون ملیت، قومیت، هواداری‌های حزبی یا ورزشی، مذهب و طبقه‌ی اجتماعی گسترده است. این شاخصه‌های بی‌انتهای چهارچوب هویت من را می‌سازند؛ ساختاری که هیچ‌کدام از آن‌ها به تنهایی گویای کل نیست و فقدان هر یک از اجزای تکمیل آن را ناممکن می‌کند. این شاخصه‌های هویتی سیال و متغیرند؛ مثلاً شاخصه‌های شخصی چون چاقی یا لاغری، میزان تیرگی پوست یا نوع آرایش و پوشش ممکن است دچار تغییر شوند. شاخصه‌های اجتماعی نیز در معرض تغییرات بسیاری است. چه بسا شخصی در زمان‌های مختلف، مذاهب گوناگون داشته باشد، طبقه‌ی اجتماعی‌اش تغییر کند و یا حتی ملیت‌ش در اثر پدیده‌هایی چون مهاجرت یا واگرایی‌های سیاسی دگرگون شود. در این شرایط شاخصه‌های گوناگونی که هویت را می‌سازند، در بستری سیال و متغیر قرار دارند. تعدد و تغییر شاخصه‌های هویتی، مطلقاً بیان‌کننده‌ی ارزش‌های مساوی آن‌ها نیست. معمولاً شماری از شاخصه‌ها اهمیت بیشتری دارند و در اولویت قرار می‌گیرند. این شاخصه‌ها به منزله‌ی تکه‌های بزرگ‌تری از پازل هستند که هرچند بازهم زیرمجموعه‌ی هویت محسوب می‌شوند، نمایش‌دهنده‌ی مهم‌ترین ویژگی‌های هویت هستند. با این حال، اولویت‌بندی شاخصه‌های هویتی ثابت نیست و در شرایط زمانی و مکانی گوناگون تغییر می‌کند. از این منظر هویت، مفهومی بافتی (contextual) است و در بافت‌های گوناگون تغییراتی گسترده دارد. بافت از اصطلاحات علم زبان‌شناسی و به معنی زمینه و شرایطی است که ما در ذیل آن چیزی را درک می‌کنیم. نوعی از بافت که مدنظر ماست، بافت وضعی (Situational Context) نامیده می‌شود که مجموعه‌عواملی «فرازبانی چون عوامل جغرافیایی، اجتماعی و

فرهنگی است که محل تلاقی رابطه‌ی متقابل میان زبان و جهان است» (داد، ۱۳۹۲: ۷۲)؛ مثلاً ممکن است در بافتی خاص، ملیت، نسبت به مذهب شاخصه‌ای برتر باشد و در بافتی دیگر جابه‌جا شود. هویت‌ها عمدتاً در تهدید پررنگ‌تر می‌شوند (گودرزی، ۱۳۸۷: ۸۷)؛ از این نگاه ممکن است شخصی در شرایطی ملیت را شاخصه‌ی مهم‌تری بداند و در شرایطی طرفداری‌های حزبی یا علایق طبقاتی را بر آن برتری دهد.

علاوه بر این، معنی هویت نیز با بافت تناسب دارد. «معنی هویت‌های ما را محیط تعیین می‌کند» (معلوف، ۱۳۸۸: ۲۷). برای مثال جنسیت گرچه مفهومی به نسبت مانا و پایدار است، در بافت‌های گوناگون معانی گوناگون می‌پذیرد یا اعتبارهای مختلف دارد؛ مثلاً زن‌بودن در دو شرایط زمانی یا مکانی مختلف دارای یک معنا نیست و فرصت‌ها یا محدودیت‌های متفاوتی ایجاد می‌کند که بر کل هویت مؤثر است. پذیرش بافتی بودن هویت، به پذیرش تضادهای نظری و رفتاری می‌انجامد. این‌که هویت‌ها در بافت‌های مختلف تغییر می‌کنند، مقدمه‌ای برای پذیرش رفتارهای متعدد متأثر از هویت، در بافت‌های گوناگون است. بر این اساس، کسی می‌تواند در دو بافت متفاوت رفتارهایی کاملاً متفاوت بروز دهد، در دو شرایط متفاوت زمانی یا مکانی، شجاع یا بزدل، خسیس یا بخشنده و مداراجو یا خشن باشد. فهم هویت و متعاقب آن رفتارهای شخص یا گروه، نیازمند فهم بافتی است که هویت در آن شکل می‌گیرد و دست به عمل می‌زند.

۳.۲. مواجهه با دیگری در بافت‌های گوناگون

از مواردی که می‌توان تأثیر رویکردها و جهت‌گیری‌های هویتی را در آن مشاهده کرد، روش مواجهه با «دیگری» است. هویت‌ها بر اساس شباهت و تفاوت ساخته می‌شوند؛ بر این اساس برای تعریف هویت، مرزبندی میان من با «دیگری» بسیار تعیین‌کننده است (جنکینز، ۱۳۹۱: ۵).

«دیگری» کسی است که مانند من نمی‌اندیشد و خاستگاه و منافع متفاوت و گاه متضاد دارد. گره هویت‌یابی و زندگی اجتماعی در تمایز میان «خود» و «دیگری» است (فرهادپور و میلانی، ۱۳۸۴: ۱۰۳). در واقع مسئله‌ی مهم نه وجود «دیگری»، که روش مواجهه با اوست. در این مواجهه انتخاب شخص میان مدارا یا خشونت در قبال «دیگری» است و انتخاب هر یک از این دو رویکرد، به پیمودن مسیر متفاوت و برآمدن نتایج متضاد می‌انجامد. با توجه به اهمیت تعیین هویت در تعریف «دیگری» و مواجهه با او، بافتی بودن

هویت در این مواجهه اهمیت بسیار دارد. اگر هویت را یک مفهومی بافتی بدانیم، شخص در بافت‌های مختلف در مقابل «دیگری» رفتاری متفاوت و گاه متضاد دارد؛ برای مثال در بافتی، رویکردی مداراجویانه و گفتگومدار و در بافتی دیگر رویکردی خشن برمی‌گزیند. مقایسه‌ی مواجهه‌ی سعدی با «دیگری» در دو بافت گوناگون بیان‌کننده‌ی تأثیر بافت در این مواجهه است. سعدی به جهت شخصیت جامع‌الاطراف و چندبعدی، همچنین آثار گوناگون و متفاوت به‌خوبی نمایانگر این تفاوت هویت و رویکرد برآمده از آن در مواجهه با «دیگری» است. برای این کار گلستان سعدی به عنوان یک اثر تعلیمی با غزلیات عاشقانه‌ی او قیاس می‌شود و اوصاف مواجهه با «دیگری» در این دو اثر بررسی می‌شود.

۳.۳. مدل بررسی

الگوی مدنظر ما برای بررسی مواجهه با «دیگری» بر پایه‌ی قیاس چهار عامل در این دو اثر استوار است. با رصدکردن این عوامل می‌توان چگونگی مواجهه با «دیگری» را دریافت. هریک از این عوامل تأثیر برجسته‌ای بر انتخاب مدارا یا خشونت به عنوان رویکرد مواجهه با «دیگری» دارند. این عوامل به ترتیب معرفی می‌شوند:

۳.۳.۱. تکیه بر تفاوت‌ها

تفاوت، مسئله‌ای طبیعی میان انسان‌هاست. هریک از ما تجربه‌ها، دانسته‌ها و سلیقه‌های مختلفی داریم و به گونه‌های متفاوتی می‌اندیشیم. این تفاوت اندیشه، شرط پیشرفت و تعالی انسان است. علاوه بر آن، تفاوت‌های ظاهری خلقت انسان، جلوه‌های گوناگونی به زندگی داده است؛ در این تفاوت‌هاست که انسان از حیوانات متمایز می‌شود. میزان و عمق تفاوت‌ها در روزگار جدید بیشتر شده و فرصت‌های بی‌شماری را برای تحقق اختیار و حق انتخاب انسان فراهم کرده است. وجود تفاوت طبیعی است، آنچه اهمیت دارد، روش برخورد ما با آن است. پذیرش تفاوت به مدارا و برجسته‌سازی آن به خشونت می‌انجامد. رویکردی که تفاوت‌های طبیعی را غیرعادی، مخرب و خطرناک نشان می‌دهد، در آستانه‌ی خشونت قرار دارد. تلاش برای متفاوت نشان‌دادن «دیگری»، زمینه‌ساز احساس عدم امنیت در کنار اوست و می‌تواند فرصت با هم زیستن را به احساس خطر و دشمنی تبدیل کند.

۳.۳.۲. نگاه کلی

هویت مفهومی متکثر و چندبعدی است. من، مجموعه‌ی همه‌ی شاخصه‌های هویتی خویشم؛ فروکاستن این تکثر به عواملی محدود، مانند عکس‌گرفتن از صحنه‌ای از نمایشی

طولانی است که قطعاً بازگوکننده‌ی جزئیات و اهمیت نمایش نیست. نگاه کلی، نگرستن هویت شخص با یک شاخصه است. در این نگاه غیرمنعطف یا کلیشه‌ای، تفاوت‌ها و تکثر هویتی دیده نمی‌شود و شخص با یک شاخصه‌ی برجسته‌سازی شده‌ی هویتی ارزیابی می‌شود. این رویکرد، کاستن از رنگارنگی هویت و تبدیل این پدیده‌ی متکثر به محدودی از عوامل است. داوری‌های کلی و کلیشه‌ای ناشی از نگاه کلی، مانع دیدن ظرفیت‌ها و قابلیت‌های «دیگری» می‌شود و ندیدن و نشنیدن، در همسایگی حذف و خشونت قرار دارد.

۳.۳.۳. مطلق دانستن حقیقت

حقیقت فراتر از فراگرفت ماست. هرچقدر ما نگاهی گسترده‌تر به حقیقت داشته باشیم، به حصر و فراگرفت آن سردتر می‌شویم؛ از این روست که علم هرچه پیش‌تر می‌رود، متواضع‌تر می‌شود. هرگاه ما حقیقت را مطلق بدانیم و آن را کاملاً در تصرف خود بگیریم و سهمی از آن به «دیگری» ندهیم، مجرای مدارا را بسته و راه را بر خشونت گشوده‌ایم. سینه‌های تنگی که حقیقت را در چارچوب فهم و ادراک خویش تعریف می‌کنند، خود را نماد تام و کامل حقیقت می‌شمارند و در این قضاوت یک‌طرفه، «دیگری» از آن‌جا که بهره‌ای از حقیقت ندارد، باطلی واجب‌الدفع است. این نگاه کودکانه آن‌قدر خشونت و دشمنی به بارآورده که دفتر حیات بشر را سیاه و ننگین کرده است.

۳.۳.۴. نسبت با خشونت

انتخاب میان خشونت و مدارا وابسته به شرایط است. ممکن است تغییر شرایط، مناسبات تعیین‌کننده و مرز میان خشونت و مدارا را برهم زند. گاهی مدارا رویکردی بسیار شکننده است؛ چه بسا رویکردهایی که به دلیل ناتوانی از برآوردن خشونت لازم برای حذف «دیگری»، ناگزیر از مداراجویی شده‌اند. هرچقدر گفتمانی خشونت‌محور به ابزار خشونت نزدیکی بیشتری داشته باشد، امکان ابراز خشونت افزایش می‌یابد. وجود عناصر یاری‌دهنده‌ی خشونت، زمینه‌ساز ابراز آن می‌شود؛ چراکه خشونت برخلاف مدارا، ذاتی آدمی است.

۴. تجزیه و تحلیل

۴.۱. سعدی در گلستان؛ هویت معلم

گلستان کتابی تعلیمی است که مؤلف در هر باب، متناسب با موضوع آن باب، حکایاتی آموزنده برای تعلیم و تربیت بیان می‌کند. این کتاب از دیرباز در نظام مکتب‌خانه، در کنار

تأثیر بافت بر هویت؛ بررسی رویکرد سعدی در زمینه‌ی مواجهه با «دیگری» ... ۸۳

قرآن کریم از منابع مهم تعلیم و تربیت بود (درآنی، ۱۳۸۰: ۷۵). سعدی در گلستان در مقام معلم قرار می‌گیرد؛ جامه‌ی تعلیم به چند دلیل بر قامت سعدی راست ایستاده است: (۱) سعدی دانش‌آموخته‌ی بزرگ‌ترین مرکز آموزش سده‌های میانه یعنی نظامیه‌ی بغداد بود. زندگی در محیط نظامیه، با آداب و ترتیب خاص آن، سعدی را برای ایفای نقش معلم به‌خوبی آماده کرد.

(۲) سعدی در بازگشت به شیراز، جایگاه اجتماعی مرشد و معلم داشت؛ این رویکرد او در آثار تعلیمی‌اش نیز به‌خوبی آشکار است. علاوه بر این، شیوه‌ی خاص سعدی در مدح حاکمان که پر از اندرز و نکات تعلیمی است، مؤید تعریف او از هویت خویش به عنوان معلم است. سعدی «نصیحت‌گری» را خوی خویش می‌داند (سعدی، ۱۳۹۳: ۸۱۹).

۲.۴. سعدی در غزلیات؛ هویت عاشق

از نظریه‌های مطرح در باب «ماهیت و چیستی عشق»، «عشق به‌منزله‌ی اتحاد دو هویت» است. در این تعریف، عشق به‌هم پیوستن عاشق و معشوق است و دو دل‌داده با دست‌شستن از هویت پیشین، به هویتی تازه می‌رسند: «عشاق از طریق عشق، هویتشان را بازتعریف می‌کنند. عاشقان علایق، نقش‌ها، فضایل و صفات دیگر خود را با هم سهیم می‌شوند تا از دو هویت منفردی که قبلاً وجود داشت یک هویت مشترک بسازند؛ هریک به دیگری اجازه می‌دهد نقش مهمی در تعریف هویتش ایفا کند» (هلم، ۱۳۹۴: ۲۳). در این تعریف که صبغه‌ای رمانتیک دارد، عشق نوعی مشارکت اجتماعی است و ایجاد آن مشروط به ساختن هویتی جدید است: «عشق چیزی نیست جز هویت مشترک» (سالومون، ۱۳۹۴: ۱۳۶).

در فرایند عشق، عاشق با اختیار خویش، از روی محبت شدید به معشوق، از بعضی منافع خویش دست می‌کشد و بعضی فرصت‌های خویش را به معشوق می‌دهد. در این اشتراک هویتی، از سوژه‌ی شخص به نفع «دیگری» کاسته می‌شود. غزلیات سعدی از بهترین نمونه‌های شعر عاشقانه است. سعدی همیشه عاشق بوده و شعرش «برجسته‌ترین مثال عشق زمینی و مجازی است» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۵۰). هویت عاشق، برای سعدی بسیار پررنگ و برجسته بوده است. نمونه‌های زیر گویای این وضعیت است:

(۱) عشق همراه همیشگی سعدی بود. دستمایه‌ی غزلیات او عشق است. او به‌خوبی توانست «محتوای ضمیر پر نشاط و جمال‌جوی و عشق‌پرور خود را در مصراع‌ها و بیت‌هایی که قدرت القایی بی‌ظنیری می‌یابند بیان کند» (انوری، ۱۳۸۴: ۵۶). قلّه‌ای که

سعدی در ادبیات عاشقانه به آن رسیده، از دسترس شاعران دور بوده است: «پس از سعدی، دیگر در هیچ غزل عاشقانه آن عشق انسانی و محسوس و آن گستاخی و شور و سیلان کلام دیده نمی‌شود» (موحد، ۱۳۷۸: ۹۲). اگرچه سعدی گرایش‌های اجتماعی و سیاسی چشمگیری دارد، غزلیات او چنان درگیر عشق است که شاعر نمی‌تواند از عشق به موضوعی دیگر بپردازد. در واقع جز اندکی موارد پندآموز، غزلیات سعدی موقوف عشق است. ویژگی اصلی غزلیات سعدی نه هنرمندی ادیبانه که ساده‌سرایی و صمیمیت است (نک. شمیسا، ۱۳۸۶: ۹۲).

۲) هرچند سعدی «عاشقی و جوانی» را همراه هم می‌آورد (سعدی، ۱۳۹۳: ۷۳۵)، طُرفه آن است که عشق برای سعدی خاصه‌ی جوانی نبوده و آشکارا از عشق پیرانه‌سر سخن می‌گوید (همان: ۵۱۵). عشق پیری نیز برای او چون عشق جوانی پرشور و سوزان است:

برف پیری می‌نشیند بر سرم
همچنان طبعم جوانی می‌کند

(همان: ۴۸۶)

۳) سعدی هیچ محدودیتی در عاشقی و جمال‌پرستی قائل نبود؛ اگرچه درباره‌ی این ادعا اختلاف نظر است، اما معمولاً عشق در غزلیات سعدی «زمینی و ملموس» (موحد، ۱۳۷۸: ۸۸) و معشوق نیز موجودی عینی و در دسترس است. معشوق در غزلیات سعدی هم زن است و هم مرد. سعدی بارها به عشق به زنان سفارش می‌کند و در کنار آن «شاهدبازی» را نیز موجب افتخار و «تحسین» می‌داند (سعدی، ۱۳۹۳: ۴۳۷). عشق مذکر در دوران سعدی چندان عجیب نبود و غزلیات او نیز از این عشق خالی نیست (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۶۲).

۴) هویت سعدی نیز مانند همه‌ی عاشقان، بر اثر عشق عوض شده است. او در اثر عشق، برخلاف رسم خاندانش، به شاعری که با عاشقی متناسب است، روی آورده است (سعدی، ۱۳۹۳: ۳۹۴).

۳.۴. مؤلفه‌های مواجهه با «دیگری» در گلستان و غزلیات

مطالعه‌ی گلستان و غزلیات سعدی می‌تواند رویکردهای متفاوت یک شخص در دو بافت مختلف در قبال مسئله‌ای واحد را بیان کند. در واقع اگرچه سعدی یک شخص است، بر اثر قرارگرفتن در دو بافت مختلف، که هر یک شاخصه‌های هویتی متفاوتی را در اولویت قرار می‌دهند، در قبال موضوعی یکسان، برخوردهایی متفاوت انجام می‌دهد.

۴.۳.۱. تکیه بر تفاوت‌ها

۴.۳.۱.۱. تکیه بر تفاوت‌ها در گلستان

در تعلیم سنتی، معلم در جایگاهی قرار داشت که صحیح و غلط را مشخص می‌کرد. این جایگاه باعث می‌شود که سوژه‌ی معلم بزرگ و مقتدر باشد، جایی که سوژه تقویت شود، تفاوت‌ها محسوس و برجسته خواهد شد. از این منظر ادبیات تعلیمی بر تفاوت‌ها تکیه کرده و آن را تقویت می‌کند. سعدی با آنکه سال‌ها در غربت زیسته و با طبقات و اصناف گوناگون هم‌نشین بوده، در گلستان به مسئله‌ی تفاوت موضع نسبتاً تندی را نشان داده است. گلستان کتابی است که بارها از طبقات مختلف مردم و قشرهای گوناگون سخن گفته، اما بازهم به شیوه‌ی ادبیات تعلیمی بر تفاوت‌ها تکیه کرده است.

- تفاوت‌های نژادی و طبقاتی

«دیگری» نژادی و طبقاتی در گلستان خسونت سعدی را برانگیخته است. در باب اول گلستان، غلامی «سیاه» وصف و به زشتی و بدبویی او اشاره می‌شود (سعدی، ۱۳۸۴: ۸۴). در ادامه غلام به سرگین و بوی بد دهان تشبیه می‌شود (همان: ۸۵). ذکر ناپسند سعدی معلم از شکل صورت و لب غلام، در کنار هیکل نامتناسب و بوی بد او صرفاً به دلیل تفاوت نژادی و طبقاتی نسبت داده می‌شود. در جایی دیگر نیز وی سیاهی را صفتی ناپسند و تظہیرناشدنی می‌داند؛ قاضی همدان که دل به پسرکی بسته است، در پاسخ به خرده‌گیران، دشواری و ممتنع بودن دست‌شستن از عشق را، به شستن سیاهی از زنگی تشبیه می‌کند:

نصیحت کن مرا چندان که خواهی که نتوان شستن از زنگی سیاهی

(همان: ۱۴۶)

این‌جا نیز ننگ عشقی نامشروع، با سیاهی مشابه دانسته یا حداقل سیاهی نوعی ننگ ناشستی خوانده شده است. این نگاه کاهنده به زنگی و سیاهی او در گلستان تأمل‌برانگیز است.

- تفاوت‌های مذهبی و اعتقادی

مواجهه‌ی سعدی معلم با «دیگری» مذهبی بسیار تندتر از «دیگری» نژادی است و این شاید در آموزه‌های نظامیه ریشه داشته باشد. نظامیه بر ساختاری به‌شدت بسته در قبال «دیگری» دینی بنا شده بود (الماسی، ۱۳۷۴: ۳۲۲) و تأثیر این نهاد بر رویکرد سعدی قابل مشاهده است. در مقدمه‌ی زیبای گلستان، سعدی آشکارا زرتشتیان و مسیحیان را دشمنان خدا می‌خواند:

«ای کریمی که از خزان‌های غیب
گبر و ترسا وظیفه‌خور داری
دوستان را کجا کنی محروم
تو که با دشمن این نظر داری»
(همان: ۴۹)

البته درباره‌ی منظور سعدی از این بیت، نقل متفاوت و متضادی هم وجود دارد (نک. حسن‌لی، ۱۳۸۰: ۳۳۸) که چندان پذیرفتنی نیست. در جایی دیگر، این رویکرد تند و خشن در برابر یهودیان و مسیحیان اعمال می‌شود. دو بیت شعر سعدی به فارسی و عربی می‌تواند محل مذاقه و توجه باشد:

گر آب چاه نصرانی نه پاک است
جهودی مرده می‌شویی، چه باک است؟
قالوا عَجِبُ الْكَلْسِ لَيْسَ بِطَاهِرٍ
قُلْنَا نَسُدُّ بِهِ شُقُوقَ الْمَبْرَزِ
(همان: ۱۱۷)

شعر عربی در تکمیل ناپاکی یهودیان و مسیحیان می‌گوید: «گفتند: خمیر آهک پاک نیست، گفتیم: [چه باک] با آن شکاف مستراح را مسدود می‌کنیم». این رویکرد به این نمونه‌ها محدود نیست؛ گلستان یهودیان را نا«شریف» می‌خواند (همان: ۱۱۹) و همسایگی با آنان را عیب می‌شمرد (همان: ۱۳۰). مواجهه‌ی خشونت‌آمیز گلستان با مسئله‌ی تفاوت، در جامعه‌ای که به گفته‌ی سعدی، «دیگری» نژادی و مذهبی در کنار یک‌دیگر زندگی می‌کنند، بسیار عجیب است؛ آن هم از انسان روادار و خردمندی که خود طعم «دیگری» بودن را در سال‌های طولانی چشیده است.

۲. ۱. ۳. ۴. تکیه بر تفاوت‌ها در غزلیات

عاشق در معامله‌ی عشق، کاسته و شکسته می‌شود. عاشق علاوه بر آن که در برابر معشوق، ناچیز می‌شود، با کاستن از خود، تفاوت‌ها را نیز کم‌رنگ‌تر می‌بیند. او دیگر چیزی ندارد که با تکیه بر آن بخواهد بر «دیگری» تسلط یابد. خودپرستی شرط عشق نیست و با سوژه‌ی بزرگ و تمامیت‌خواه، کسی نمی‌تواند از در عشق وارد شود:

سعدیا چون بت شکستی خود مباش
خودپرستی کمتر از اصنام نیست
(سعدی، ۱۳۹۳: ۸۱۲)

در مقابل معشوق، عاشق هویت پیشین خود را قربانی می‌کند. کسی که چنین خودشکنی می‌کند، دست از جایگاه و وقار اجتماعی خویش شسته است:
دوستان گویند سعدی! دل چرا دادی به عشق
تا میان خلق کم کردی وقار خویش را

تأثیر بافت بر هویت؛ بررسی رویکرد سعدی در زمینه‌ی مواجهه با «دیگری» ... _____ ۸۷
ما صلاح خویشتن در بی‌نوایی دیده‌ایم هر کسی گو مصلحت بیند کار خویش را
(همان: ۸۰۵)

عشق اتفاقی است که بر اثر آن، عاشق همه‌ی وابستگی‌ها و تعلقات را پشت سر
می‌گذارد تا به هویتی جدید دست یابد؛ هویتی متحد با معشوق:
تا عهد تو درستم عهد همه بشکس بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان‌ها
(همان: ۳۹۰)

- تفاوت نژادی و طبقاتی

سعدی در غزلیات، گاهی برای تصویرسازی‌های خود از تفاوت‌های نژادی بهره جسته
است. برای او تفاوت رنگ‌ها عرصه‌ای برای تصویرآفرینی شده است؛ مثلاً برای
تصویرکردن رویش موی سیاه، بر صورتی سپید چنین گفته است:
در گلشن بوستان رویش زنگی بچگان ز ماه زاده
(همان: ۵۹۹)

در این نگاه، وجود تفاوت‌ها با نوعی داوری همراه است که تقابل‌های دوگانه را
می‌سازد. سیاهی تنها سیاهی نیست، بلکه روی ناخوش سکه‌ی سپیدی است:
ملامت از دل سعدی فرونشوید عشق سیاهی از حبشی چون رود که خودرنگ است
(همان: ۴۱۲)

عشق از دل سعدی به ملامت نتوان برد گر رنگ توان برد به آب از رخ هندوی
(همان: ۶۶۲)

گرچه سیاهی حبشی طبیعی است؛ تشبیه سیاهی به ملامت، محل تأمل است. اشاره به
سیاهی در ابیات گوناگون آمده، اما خشونت چندانی در به‌کارگیری این واژه نسبت به
«دیگری» به کار نرفته است:

سعدیا نامت به رندی در جهان افسانه شد از چه می‌ترسی دگر بعد از سیاهی رنگ نیست
(همان: ۴۳۳)

البته این معامله با سیاهی، در توصیف زیبایی موی معشوق، به صورت معکوس بازنمایی
شده است؛ یعنی سیاهی موجبات زیبایی و شایسته‌ی مدح است:

هر شبم زلف سیاه تو نمایند به خواب تا چه آید به من از خواب پریشان دیدن
(همان: ۵۸۸)

بنابر سنت ادبیات فارسی در زمینه‌ی مواجهه با نژادها، به‌کارگیری کلمه‌ی هندو به معنی غلام و نگهبان در غزلیات سعدی آمده است. این نوعی مواجهه‌ی پردازش‌آمیز و کاهشی با «دیگری» است:

دوست به هندوی خود گر بپذیرد مرا گوش من و تا به حشر حلقه‌ی هندوی دوست
(همان: ۴۲۶)

بر بام سراچه‌ی جمالت کیوان شده پاسبان هندوی
(همان: ۶۶۱)

قضاوت سعدی در غزلیات درباره‌ی ترکان با هندوان متفاوت است. ترکان به زیبارویی شهره بودند و سعدی خود به داشتن معشوق ترک اشاره می‌کند:

ز دست ترک ختایی کسی جفا چندان نمی‌برد که من از دست ترک شیرازی
(همان: ۶۳۸)

در غزلیات سعدی هر جا که نام ترکان می‌آید، نشانه‌هایی از تندگی و خشونت به چشم می‌آید؛ ترکان علاوه بر زیبایی در جنگاوری نیز معروف بودند؛ هم‌چنین معشوق در شعر سعدی تند و تا حدی خشن و جفاکار است:

«چشمان ترک و ابروان، جان را به ناوک می‌زنند
یا رب که داده‌ست این کمان آن ترک تیرانداز را»
(همان: ۳۸۴)

«آن کیست کاندر رفتنش صبر از دل ما می‌برد»

ترک از خراسان آمده‌است از پارس یغما می‌برد»

(همان: ۴۵۷)

خشونت‌ی که با ذکر ترکان به ذهن سعدی می‌آید، خصلتی نژادی دانسته شده است که گرچه با منطق زمانه‌ی او سازگاری دارد، تکیه بر تفاوت‌ها را در ذهن مخاطب تقویت می‌کند.

– تفاوت مذهبی و اعتقادی

عاشق در گذرکردن از هویت پیشین، مذهب تازه‌ای اختیار کرده است. این باعث می‌شود نسبت به «دیگری» مذهبی رویکردی متفاوت داشته باشد. سعدی که در گلستان، آن‌همه به «دیگری» مذهبی تندگی می‌کرد، در غزلیات این تفاوت را فراموش کرده است و تنها یک نمونه از برخورد تند را نشان می‌دهد:

نازنینا مکن آن جور که کافر نکند
ور جهودی بکنم بهره در اسلامم نیست
(همان: ۴۳۳)

گذشته از این نمونه، هیچ نشانی از تکیه بر تفاوت‌های عقیدتی در غزلیات به چشم نمی‌آید، نه نامی از فرقه‌های اسلامی برده شده است و نه پیروان ادیان دیگر به کفر منسوب شده‌اند. او به جهت مذهب عشقی که اختیار کرده است، به اصحاب دیگر ادیان و عقاید احترام می‌گذارد:

کافر و کفر و مسلمان و نماز و من و عشق
هرکسی را که تو بینی به سر خود دینی است
(همان: ۴۳۷)

گبر و ترسا و مسلمان هر کسی در دین خویش
قبله‌ای دارند و ما زیبانگار خویش را
(همان: ۳۸۵)

برو ای فقیه دانا به خدای بخشش ما را
تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و مستی
(همان: ۶۱۳)

سعدی در مقام معلم مواجهه‌ی تندی با تفاوت‌ها دارد؛ تقابل‌های دوگانه برای او پررنگ است و خصوصاً نسبت به «دیگری» مذهبی، خشونت بسیار نشان می‌دهد. در مقابل برای سعدی عاشق، مسئله‌ی تفاوت جدی نیست و توجه چندانی به آن ندارد؛ عاشق چنان درگیر عشق است که مجالی برای خودبینی و برجسته‌سازی تفاوت‌ها نمی‌ماند.

۲.۳.۴. نگاه کلی

۱.۲.۳.۴. نگاه کلی در گلستان

علیم سنتی، نسخه‌ای یکسان برای همه است. در این نظام هرکس با هر سطح استعداد و علاقه، در معرض یک نوع از آموزش قرار می‌گیرد. این رویکرد به تقویت نگاه کلی می‌انجامد. سعدی با همه‌ی دقت و ریزنگری، گاهی این نکته را فراموش کرده است که انسان‌ها به اعتبار یک جنسیت، یک شغل یا یک شاخصه‌ی هویتی همانند و یکسان نیستند. البته در گلستان نمونه‌هایی از فهمیدن و اعتباردادن به فردیت انسان‌ها نیز به چشم می‌آید؛ اما سعدی به عنوان فردی دنیادیده و خردمند در سنت کلی‌نگریستن انسان‌ها گرفتار می‌شود: در آغازین حکایت باب دوم، سعدی مناظره‌ای از دو امیرزاده‌ی مصری می‌آورد که «یکی علم آموخت و دیگری مال اندوخت. عاقبت‌الامر این یکی علامه‌ی عصر گشت و آن دیگر عزیز مصر». برادر ثروتمند به برادر فقیر طعنه می‌زند که من به واسطه‌ی ثروتم به سلطنت رسیدم و تو در فقر بماندی. پس برادر عالم می‌گوید: «ای

برادر، شکر نعمت باری، مرا بیش می‌باید کرد که میراث پیغمبران یافتم یعنی علم، و تو میراث فرعون و هامان یعنی ملک مصر» (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۰۹).

تقسیم‌بندی عالمان و حاکمان و نسبتشان به موسی و هارون یا فرعون و هامان، نوعی نگاه کلی است. چیزی درباره‌ی ظلم یا تعدی برادر حاکم گفته نشده است؛ بلکه به واسطه‌ی طبقه‌ی اجتماعی و یک شاخصه‌ی هویتی، میراث‌دار فرعون شمرده شده است. ذکر بازرگانان در گلستان بسیار آمده است و معمولاً به بخل و خست منسوب شده‌اند. برای نمونه جوانمردی مجروح را حکایت می‌کند که در پاسخ رد به طلب نوشدارو از بازرگان می‌گوید:

هرچه از دونان به منت خواستی در تن افزودی و از جان کاستی

(همان: ۱۱۲)

یا در حکایت بازرگانی که سعدی را «در جزیره‌ی کیش به حجره‌ی خویش» برد، نیز رد پای این نگاه وجود دارد. سعدی در توصیف اندیشه‌های بلندپروازانه و سوداگرانه‌ی بازرگان از «ماخولیا» استفاده می‌کند و در پاسخ به او می‌گوید: «چشم تنگ مرد دنیا‌دار را، یا قناعت پرکند یا خاک گور» (همان: ۱۱۷). در این حکایات بازرگان نماد طمع، حرص و خست معرفی می‌شود.

در حکایتی از باب ششم، داستان پیری را روایت می‌کند که زنی جوان برگزیده و در حجله برایش از خوبی پیران و نکوهش جوانان می‌گوید. پس از بیان صفات بسیاری از خوبی پیران و بدی جوانان می‌گوید: «پیران به عقل و ادب زندگانی کنند نه به مقتضای جهل و جوانی» (همان: ۱۵۰). این نگاه کلی که پیر را نماد عقل و جوان را نماد جهل می‌داند، اتفاقاً از جانب پیر، برای حذف و طرد «دیگری» (جوان) به کار رفته است تا دل دختر نرم و ضعف پیرمرد پوشش داده شود که البته تأثیری ندارد؛ چه دختر را در سر هوایی دیگر است. سرانجام از پیر جدا شد و به عقد جوانی درآمد «تند، ترش‌روی، تهی‌دست و بدخوی» و در آن جور و جفا از در بر داشتن جوان راضی و خشنود بود. چیزی که مکرر بیان شده همان نگاه کلی است و اگر دختر حرف پیرمرد را رد می‌کند نه از سر مقابله با نگاه کلی او به جوانان است که خوی و طبیعت انسانی دختر جوان را به مرد جوان مایل و از پیرمرد لرزان، گریزان ساخته است.

نگاه منفی گلستان به زنان نیز از مقولات مرتبط با نگاه کلی است. گلستان با همه‌ی بلندنظری و خردمندی سعدی، از تأثیرات دوران زندگی شاعر به دور نیست و نگاه منفی

تأثیر بافت بر هویت؛ بررسی رویکرد سعدی در زمینه‌ی مواجهه با «دیگری» ... ۹۱

به زنان را منعکس، بازتولید و تقویت می‌کند: «مشورت با زنان تباه است و سخاوت با مفسدان گناه» (همان: ۱۷۹). تشبیه ناپسندی مشورت با زنان به سخاوت با مفسدان نشان‌دهنده‌ی خفت مقام و خرد زن در گلستان است.

باز، می‌خوانیم که «مرد بی‌مروت زن است و عابد با طمع رهن» (همان: ۱۸۵). این‌جا نیز مردی را به مروت می‌داند و می‌گوید اگر مردی از پیرایه‌ی مروت عاطل باشد، به مرتبه‌ی زن تنزل می‌یابد و زنان را از مروت بهره‌ای نیست. این هم‌نگاهی کلی است که تالی آن حذف زن به عنوان «دیگری» خواهد بود. نمونه‌ی اعلا‌ی نگاه کلی در گلستان سعدی، آن‌جاست که سعدی آشکارا یک شاخصه را ملاک داوری می‌داند و خطای یک تن را به پای همه‌ی دارندگان آن شاخصه‌ی هویتی می‌نویسد:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد
نه که را منزلت ماند نه مه را
ندیده‌ستی که گاوی در علف‌خوار
بی‌لایبند همه گاوان ده را؟

(همان: ۸۸).

۲.۲.۳.۴. نگاه کلی در غزلیات

عاشق، معشوق را از میان بی‌شماران انسان پسندیده است. خصوصیات معشوق نیز برای او شبیه هیچ‌کس نیست. این توجه به فردیت و یکتایی معشوق، با نگاه کلی منافات جدی دارد. عاشق، معشوق را متفاوت از همه می‌بیند و تفاوت‌های فردی او را به رسمیت می‌شناسد. نمونه‌ی مهم نگاه کلی در ادبیات کلاسیک فارسی، نگاه منفی به زن است که در غزلیات سعدی نیز انعکاس دارد. شاعر با همه‌ی عشقی که به معشوق دارد، جز او دیگر زنان را با ملاک‌های مرسوم اجتماعی قضاوت می‌کند:

گر من از سنگ ملامت روی برپیچم، زخم
جان سپر کردند مردان ناوک دل‌دوز را
(سعدی، ۱۳۹۳: ۳۸۵)

ز دوستان به جفا سیرگشت مردی نیست
جفای دوست زخم گر نه مردوار کشم
(همان: ۵۵۸)

در این نمونه‌ها زن موجودی ناتوان از کشیدن بار عشق معرفی می‌شود. بدتر از این، سعدی زن را نمادی از بی‌وفایی نیز می‌شمرد که گرچه در منطق دوران شاعر و آثار تعلیمی‌اش چنین نمونه‌هایی بسیار است، در غزلیات عاشقانه عجیب به نظر می‌رسد:

مرد و زن گر به جفا کردن من برخیزند
گر بگردم ز وفای تو نه مردم که زخم
(همان: ۵۶۰)

نگاه کلی در گلستان بسیار پررنگ است. سعدی بارها با نگاه کلی قشرها و اصناف مختلف را قضاوت کرده و این نگاه در باره‌ی زنان نیز با شدت تکرار شده است. در غزلیات این نگاه کلی از میان می‌رود؛ معشوق به عنوان «دیگری» به دقت شناخته می‌شود و عاشق هم‌دلانه می‌کوشد تا تفاوت‌های «دیگری» را ببیند و به رسمیت بشناسد. تنها نمونه‌ی نگاه کلی در غزلیات، نگاه به زن است که تابع هویت عاشق نیست؛ بلکه در سنت‌های ادبی و بافت اجتماعی ریشه دارد.

۳.۳.۴. مطلق دانستن حقیقت

۳.۳.۴.۱. مطلق دانستن حقیقت در گلستان

سعدی که در نقش معلم در گلستان آموزه‌های اخلاقی می‌دهد، گفته‌هایش را حقیقت مطلق تلقی می‌کند. نظام تعلیم سنتی بر اساس چنین پیش‌فرضی استوار است. از این نگاه است که سعدی گفتمان علم را «میراث پیامبران» (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۰۹) می‌داند تا با پیوند زدن آن به مقولات مقدس، از دسترس شک دور بداند و به اطلاق و اثبات محض نزدیک کند. تکرار زیاد این نکته که «هرکس حرف حق ما را نشنید گمراه شد» در گلستان نیز بسیار است. در مقابل تعالیم گلستان که حقیقت مطلق‌اند، سه مسیر وجود دارد: یا شنونده به آن عمل می‌کند و سعادت‌مند می‌شود؛ یا در ابتدا عمل نمی‌کند و پس از کشیدن مرارت‌ها و عقوبت‌ها، به اصالت آن پی می‌برد و بر سر خط می‌آید و یا نمی‌شنود و بر اثر آن نشنیدن نابود می‌شود.

نمونه‌ی واضح این رویکرد در گلستان، داستان مشت‌زن جوانی است که در سودای زندگی بهتر و برخلاف نصایح پدر، از سرزمین خویش مهاجرت می‌کند. پسر در این سفر اودیسسه‌وار، بلاهای بسیار می‌کشد؛ سرانجام، آن‌گاه از فرط بیچارگی در آستانه‌ی نابودی است، به مدد بخت و اقبال به سرزمین خویش باز می‌گردد. در دیدار مجدد، پدر نصایح آغازین را یادآوری و پسر تأیید می‌کند که پس از کشیدن آن‌همه رنج، به حقیقت تعلیم پدر پی برده است. پسر حرف‌های ابتدایی پدر را گنج می‌شمارد که اکنون پس از بردن رنج بسیار خود نیز به آن دست یافته است. جمله‌ی پایانی پدر خردمند، که تکرار بی‌کم و کاست جمله‌هایش در آغاز حکایت است، گویای اطلاق حقیقت در ادبیات تعلیمی است: «زنهار! تا بدین طمع گرد و لغ نگردي» (همان: ۱۲۵). آن همه فراز و فرودهای داستان، هیچ تأثیری بر حقیقت مطلق بودن نصایح پدر نگذاشته و تنها با قدرت آن را تأیید کرده است. نمونه‌ی دیگر این الگو، حکایتی از باب هفتم است که جوانی میراث بسیار

تأثیر بافت بر هویت؛ بررسی رویکرد سعدی در زمینه‌ی مواجهه با «دیگری» ... _____ ۹۳

یافته بود و عمر به عیش و نوش می‌گذراند. سعدی او را نصیحت کرد که «عقل و ادب پیش گیر و لهو و لعب بگذار»؛ اما جوان این نصیحت در گوش نکرد. سعدی نیز از نصیحت او ناامید شد: «دیدم که نصیحت نمی‌پذیرد و دم گرم من در آهن سرد وی اثر نمی‌کند، ترک مناصحت کردم و روی از مصاحبت بگرداندم:

زود باشد که خیره سر بینی به دوپای او فتاده اندر بند
دست بر دست می‌زند که دریغ نشنیدم حدیث دانشمند

(همان: ۱۵۷)

جوان نیز که حدیث «دانشمند» نشنید، به دریوزگی افتاد و «پاره‌پاره به هم می‌دوخت و لقمه‌لقمه می‌اندوخت» (همان: ۱۵۷).

سلسله‌مراتب نظام‌های علمی برای سعدی که دانش‌آموخته‌ی نظامیه بود، اعتبار بسیاری داشت. نظام صدق‌تعلیم، اجازه‌ی نمایندگی به هر کسی نمی‌دهد و کرسی چنین با ارزش را در اختیار همگان نمی‌گذارد:

نبرد، پیش مصاف‌آزموده معلوم است چنان‌که مسئله‌ی شرع پیش دانشمند

(همان: ۱۶۱)

در این سلسله‌مراتب تعلیم، سعدی جایگاه ویژه‌ی خود را نیز به‌خوبی تبیین می‌کند و تذکر می‌دهد که اگر «دیگری» در مطلق بودن حقایق تخلف‌ناپذیر تعلیم او تردید روا دارد، حذف خواهد شد:

هنر به چشم عداوت بزرگ‌تر عیب است گل است سعدی و در چشم دیگران خار است

(همان: ۱۲۸)

در «خاتمه‌الکتاب» گلستان نیز کسانی که کتابش را نپذیرند و نستایند، کوتاه‌نظر و ستایندگانش را صاحب‌دل می‌خواند: «غالب گفتار سعدی طرب‌انگیز است و طیبت‌آمیز و کوتاه‌نظران را بدین علت زبان طعن دراز گردد ... ولیکن بر رأی روشن صاحب‌دلان، که روی سخن با ایشان است، پوشیده نماند ...» (همان: ۱۹۱).

حکایتی دیگر از «عالمی معتبر» آمده است که در مناظره‌ای با فردی ملحد چون «به حجت بر نیامد» گفتگو را ترک کرد و گفت: او به علم من «معتقد نیست و نمی‌شود؛ مرا به شنیدن کفر او چه حاصل؟

آن کس که به قرآن و خبر زو نرهی آن است جوابش: که جوابش ندهی

(همان: ۱۲۹)

این دورشدن از منطق گفتگو و لایق ندانستن «دیگری» به سخن گفتن، رویکردی بر خلاف مدارا و در جهت حذف و طرد است.

۲.۳.۳.۴. مطلق‌دانستن حقیقت در غزلیات

سعدی عشق را بزرگ‌ترین حقیقت می‌داند. از نظر او عشق چنان ارزشی دارد که دیگر چیزها در مقایسه با آن بی‌اعتبارند و تا زنده است باید این حقیقت را پاس دارد و «این یقین یافته را باز ننهد»:

سخن بیرون مگوی از عشق، سعدی سخن عشق است و دیگر قال و قیل است
(سعدی، ۱۳۹۳: ۴۱۴)

من از حکایت عشق تو بس کنم؟ هیهات مگر اجل که ببندد زبان گفتارم؟
(همان: ۵۵۱)

عاشق عشق خود را برترین می‌داند و به حقیقت آن اعتقادی تام دارد؛ نشان آن هم این است که از کشیدن هیچ جفایی در راه معشوق، آزرده نمی‌شود و حتی حاضر به فداکردن جان خود نیز هست:

حاش لله که من از تیر بگردانم روی گمردانم که از آن دست و کمان می‌آید
(همان: ۵۰۶)

گر بزنندم به تیغ در نظرش بی‌دریغ دیدن او یک‌نظر صد چو منش خون‌بهاست
گر برود جان ما در طلب وصل دوست حیف نباشد که دوست، دوست‌تر از جان ماست
(همان: ۴۰۰)

سعدی در مواجهه با این حقیقت بزرگ غزلیات عاشقانه، مطلق‌نگر است و از این منظر سخن ملامت‌کنندگان و نصیحت‌پندهندگان را ناشنوده می‌گذارد و بی‌ارزش می‌شمارد:

بیار ساقی سرمست جام باده‌ی عشق بده به رخم مناصح که می‌دهد پندم
من آن نیم که پذیرم نصیحت عقلا پدر بگوی که من بی‌حساب فرزندم
(همان: ۵۴۶)

بر اثر مطلق‌دانستن حقیقت عشق، سعدی در برابر کسانی که منکر عشق هستند، زبانی تند دارد و «دیگری» را به دلیل باورنداشتن عقیده‌ی خود با رویکردی حذفی روبه‌رو می‌کند:

هر که بی او زندگانی می‌کند گر نمی‌میرد گرانی می‌کند
(همان: ۴۸۶)

با چو تو روحانی‌ای تعلق خاطر هر که ندارد دوآب نفس پرست است
منکر سعدی که ذوق عشق ندارد نیشکرش در دهان تلخ کبست است

(همان: ۴۰۴)

مطلق دانستن حقیقت در گلستان و غزلیات سعدی مشهود است. گلستان و غزلیات هر دو نسبت به ارزش محوری خود - تعلیم و عشق - مطلق‌نگرند و کسانی که منکر حقیقت‌نمایی این ارزش شوند، با رویکرد حذفی مواجه می‌شوند.

۴.۳.۴. نسبت با خشونت

۴.۳.۴.۱. نسبت گلستان با خشونت

خشونت فیزیکی در گلستان گاه بسیار شدید می‌شود. سعدی که «بنی آدم را اعضای یک پیکر می‌داند» (سعدی، ۱۳۸۴: ۶۶) گاه به آسانی جان آدمیان را بی‌ارزش و ناچیز می‌شمرد. برای نمونه درباره‌ی مخنتی ثروتمند می‌گوید:

گر تتر بکشد آن مخنت را تتری را عوض نباید کشت

(همان: ۱۱۴)

بدین ترتیب سعدی ریخته‌شدن خون او را حلال می‌داند. وی جایی دیگر نیز در مواجهه با ابله‌ی که دولت بسیار دارد، می‌گوید: «چون خطی زشت است که به آب زر نبشته است: به آدمی نتوان گفت مانند این حیوان مگر دراعه و دستار و نقش بیرونش نگر تو در همه اسباب و ملک و هستی او که هیچ چیز نبینی حلال جز خونش

(همان: ۱۱۹)

باز هم سعدی خون کسی را حلال می‌شمرد، به اعتبار آن‌که او را سزاوار نعمت نمی‌داند و از او خوشش نمی‌آید. قضاوت سعدی به کنار، خشونت کلامش نیز تأمل‌برانگیز است. سعدی در باب هشتم گلستان درباره‌ی مواجهه با دشمن توصیه‌هایی خشن می‌کند که یادآور نصایح ماکیاولی (حق‌جو، ۱۳۸۱: ۱۰۳)، فیلسوف سیاسی فلورانس است: «دشمنی ضعیف که در طاعت آید و دوستی نماید، مقصود وی جز این نیست دشمنی قوی گردد و هر که دشمن کوچک را حقیر می‌شمارد به آن ماند که آتش اندک را مهمل می‌گذارد:

امروز بکش چو می‌توان کشت کآتش چو بلند شد جهان سوخت
مگذار که زه کند کمان را دشمن که به تیر می‌توان دوخت

(همان: ۱۷۱)

خشونت زبانی نیز در گلستان بسیار است. در چند نوبت دیده می‌شود که «دیگری»، کسی که مانند راوی فکر یا عمل نمی‌کند؛ با نسبت‌هایی زشت برچسب می‌خورد؛ مثلاً در بیان مضرت و مذلت پرخوری می‌گوید:

مکن گر مردمی بسیار خواری که سگ زین می‌کشد بسیار خواری

(همان: ۱۱۱)

در داستان قاضی و نعل‌بند پسر، از قول قاضی در پاسخ به انتقاد ناصحان می‌گوید:

پنجه در صید برده ضیغم را چه تفاوت کند که سگ لاید

(همان: ۱۴۶)

سگ خواندن «دیگری»، در هر موضعی که راوی قرار داشته باشد، نوعی خشونت و تندی زبانی است. سعدی اندیشه‌های خود را درباره‌ی تعلیم و تربیت در گلستان بیان کرده است. برای نمونه در داستان معلم مکتب‌خانه در مغرب، خشونت را جزو لازم تعلیم می‌داند. معلم دیوسیرت خشن، از نگاه او برای آموزش بهتر از معلمی مهربان و پارسایی سلیم است. از نگاه او تعلیم و تربیت بیش از محبت پدران، محتاج جور و خشونت است:

استاد معلم چو بود بی‌آزار خرسک بازند کودکان در بازار

(همان: ۱۵۶)

۲.۴.۳.۴. نسبت غزلیات با خشونت

معشوق در غزلیات سعدی، گاه تند و خشن است؛ دست در خون عاشق دارد و جان دلداه را بی‌بها می‌داند؛ از این‌رو سیمای معشوق، با خشونت و خونریزی همراه می‌شود:

«دست در خون عاشقان داری / حاجت تیغ برکشیدن نیست» (سعدی، ۱۳۹۳: ۴۳۴)

«نشاید خون سعدی بی‌سبب ریخت / ولیکن چون مراد اوست شاید» (همان: ۴۹۹)

همین‌که وصف ویژگی‌های معشوق با ادوات و اصطلاحات سپاهی زبان‌مند می‌شود، نوعی خشونت را بازتاب می‌دهد. این رویکرد گرچه توجیهاتی دارد، بازهم نمایانگر خشونت است:

شد سپر از دست عقل تا ز کمین عتاب تیغ جفا برکشید ترک زره‌موی من

(همان: ۴۷۳)

تندترین خشونت غزلیات سعدی نسبت به «رقیب» اعمال می‌شود. رقیب حایلی میان عاشق و معشوق است و بدیهی است که عاشق با آن‌همه پاکبازی در راه معشوق، طاقت جور رقیب را نداشته باشد:

تأثیر بافت بر هویت؛ بررسی رویکرد سعدی در زمینه‌ی مواجهه با «دیگری» ... ۹۷

رقیب کیست که در ماجرای خلوت ما فرشته ره نبرد تا به اهرمن چه رسد
(همان: ۴۶۲)

حق به دست رقیب ناهموار پیش خصم ایستاده چون سپری
زان که آینه‌ای بدین خوبی حیف باشد به دست بی‌بصری
(همان: ۶۲۸)

سعدی رقیب را اهرمن و بی‌بصر می‌داند. این مواجهه با «دیگری» روی دیگر مواجهه با معشوق است. خشونت غزلیات سعدی، کلامی است و در قبال رقیب به اوج می‌رسد. گلستان با تکیه بر تفاوت‌ها، نگاه کلی و مطلق دانستن حقیقت، فضا را برای اعمال خشونت در برابر «دیگری» فراهم کرده است. زبان تند سعدی معلم و رویکرد خشونت‌آمیزش به مقوله‌ی تعلیم، «دیگری» را تهدید می‌کند. در غزلیات سعدی، مواجهه‌ی خشن تنها با یک نوع از «دیگری»، رقیب، شکل می‌گیرد. به غیر از رقیب نه نشانی از حذف «دیگری» دیده می‌شود و نه زبان تند و خشن می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

چنان‌که نشان داده شد، سعدی گرچه یک شخص است، در جایگاه‌های متفاوت رفتارهای مختلف مانند افراد گوناگون را انجام می‌دهد. وقتی که در جایگاه معلم می‌ایستد، رویکرد او به مواجهه با «دیگری» خشونت‌آمیزتر و وقتی از زبان عاشق سخن می‌گوید، رویکردی مداراجویانه‌تر دارد. این وضعیت، بازگوی خاصیت بافتی هویت است. هویت مفهوم متکثری است که در هر بافت، شاخصه‌هایی از آن پررنگ‌تر و مؤثرتر می‌شوند؛ چنان‌که در گلستان، سعدی معلم و در غزلیات، سعدی عاشق را می‌بینیم. بر اساس فرارگرفتن در این بافت‌ها، رویکرد سعدی درباره‌ی مسئله‌ای ثابت، یعنی مواجهه با «دیگری» کاملاً متفاوت است. وقتی بافتی بودن هویت پذیرفته شود، به نوعی تفاوت‌ها به رسمیت شناخته می‌شود؛ در این صورت نگاه کلی و مطلق دانستن حقیقت رد می‌شود و زمینه برای خشونت محدود می‌شود؛ این‌ها خودبه‌خود راه را بر مدارا، گفتگو و در نهایت پذیرش «دیگری» می‌گشاید. زیستن با «دیگری»، بهره‌بردن از ظرفیت‌های زندگی است و این جز در سایه‌ی مدارا و پذیرش امکان‌پذیر نیست.

منابع

- الماسی، علی محمد. (۱۳۷۴). تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران. تهران: دانش امروز. انوری، حسن. (۱۳۸۴). شوریده و بی‌قرار: درباره‌ی سعدی و آثار او. تهران: قطره. جنکینز، ریچارد. (۱۳۹۱). هویت اجتماعی. ترجمه‌ی تورج یاراحمدی، تهران: پردیس دانش.
- حسن‌لی، کاووس. (۱۳۸۰). فرهنگ سعدی‌پژوهی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی. حق‌جو، سیاوش. (۱۳۸۱). «حکمت سیاسی سعدی». پژوهشنامه‌ی علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه مازندران، سال ۲، شماره‌ی ۶ و ۷، صص ۹۷-۱۱۷. داد، سیما. (۱۳۹۲). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید. درآنی، کمال. (۱۳۸۰). تاریخ آموزش و پرورش در ایران. تهران: سمت. سالامون، رابرت؛ نوسباوم، مارتا؛ نوزیک، رابرت. (۱۳۹۵). درباره‌ی عشق. ترجمه‌ی آرشد نراقی، تهران: نی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۴). گلستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۹۳). غزلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: ققنوس. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). شاهدبازی در ادبیات فارسی. تهران: فردوس.
- _____ (۱۳۸۶). انواع ادبی. تهران: میترا.
- فرهادپور، مراد و میلانی، ندا. (۱۳۸۴). «بازنمایی غرب در نشریات دانشجویی». نامه‌ی علوم اجتماعی، شماره‌ی ۲۶، صص ۹۷-۱۲۱. گودرزی، حسین. (۱۳۸۷). تکوین جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران با تأکید بر دوره‌ی صفویه. تهران: مؤسسه‌ی مطالعات ملی، تمدن ایرانی.
- معلوف، امین. (۱۳۸۱). هویت‌های مرگ‌بار. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس. موحد، ضیا. (۱۳۷۸). سعدی. تهران: طرح نو.
- نصر اصفهانی، علی؛ انصاری، محمداسماعیل؛ شائمی بزرگی، علی و آقاحسینی، حسین. (۱۳۸۸). «بررسی تحمل و مدارا به عنوان یکی از اجزای سرمایه‌ی اجتماعی با تکیه بر دیدگاه سعدی». مطالعات ملی، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۴، صص ۱۱۷-۱۳۳. هلم، بنت. (۱۳۹۴). عشق. ترجمه‌ی ندا مسلمی، تهران: ققنوس. همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۵). سعدی شاعر عشق و زندگی. تهران: مرکز.